

فلاخن ۲۶۱



# یک جمع بندی پروتتری از قیام ژینا



## یک جمع‌بندی پروکسری از قیام زینا

احتمالاً ساده‌ترین کار برای یک نیروی چپ در ارتباط با قیام ژینا برای جمع‌بندی از این قیام، ایستادن در جایی میان دو طیفی از چپ باشد که از پیش، بیش و کم شکل گرفته‌اند.

طیف اول طیف کسانی هستند که مسیری سهل‌الوصول را برگزیده‌اند که گسست کامل و قطعی از قیام ژیناست، این طیف البته معمولاً از موضع امروزین خودشان تحت عنوان «گسست» یاد نمی‌کنند بلکه چنان جلوه می‌دهند که گویی از اساس در چیزی حضور نداشته‌اند یا با چیزی همراه نبوده‌اند که اکنون بخواهند از آن گسست کنند. گویا آنان از ابتدا گسسته بوده‌اند. نحوه‌ی موضع‌گیری امروز آنها شباهتی غریب به نحوه‌ی موضع‌گیری بخشی از چپ محور مقاومتی دارد که علیه خیزش دی ۹۶ و قیام آبان ۹۸ پلیدترین لاطائلات تاریکخانه‌های امنیتی جمهوری اسلامی را در لفافه یا به صراحت تکرار می‌کردند و بعد در مقابل قیام ژینا ناگهان تبدیل به مدافعان خیزش دی و قیام آبان شدند.

طیف دوم شامل دسته‌ی وسیعی از نیروهای چپ می‌شود که نه تنها اعتقاد دارند چیزی تحت عنوان «انقلاب/قیام/خیزش» «ژینا/زن زندگی آزادی» هنوز «زنده» است بلکه آن را گاه «مهم‌ترین اتفاق تاریخ ایران بعد از انقلاب مشروطه»، «مترقی‌ترین انقلاب خاورمیانه»، دارای دستاوردهای بی‌بدیل و ژرف و بازگشت‌ناپذیر و مانند آن توصیف کرده‌اند یا می‌کنند.

همان‌طور که اشاره شد این دو دسته دو «طیف» را تشکیل می‌دهند که درون هر کدام از آنها گرایش‌ها و تحلیل‌های مختلفی وجود دارد اما در نهایت هر کدام از آنها درون یکی از دو «طیف» قرار می‌گیرند.

بنابراین یکی از پرسش‌های این متن این است که چگونه می‌توان به شکلی از جمع‌بندی از قیام ژینا دست یافت که درون هیچ‌یک از این دو طیف قرار نگیرد؟ و پیش‌تر از آن چرا نباید درون یکی از این دو طیف قرار گرفت؟

\*\*\*

یکی از شکاف‌ها در جمع‌بندی از قیام ژینا (و احتمالاً مهم‌ترین آنها) در فهم این قیام اتفاق می‌افتد. صورت مسئله این است: آیا قیام/ خیزش ژینا را سرآغاز دوران تاریخی جدیدی می‌دانیم؟ یا آن را در پیوند با خیزش‌ها و قیام‌های چند سال اخیر، به‌طور مشخص از مقطع خیزش دی ۹۶ تحلیل می‌کنیم؟

احتمالاً بخشی از کسانی که در طیف دوم قرار می‌گیرند (و نه همه‌ی آنها) در مواجهه با چنین پرسشی پاسخ خواهند داد قیام ژینا را در تداوم و پیوند با خیزش‌ها و قیام‌های سال‌های اخیر درک و تحلیل می‌کنند. هرچند به طرز شگفت‌آوری تعداد این بخش در درون این طیف کمتر از حد تصور است. اما همین بخش اندک از طیف دوم نیز در نهایت با چنین پاسخی از حد لفاظی فراتر نمی‌رود. اگر به راستی باور داشته باشیم قیام ژینا در تداوم و پیوند با خیزش‌ها و قیام‌های سال‌های گذشته است باید تبعات مادی و تحلیلی چنین باوری را هم بپذیریم و از جمله برای قرار دادن قیام ژینا در یک پیوستار تاریخی به جای آغاز کردن از دستاوردها و شگفتی‌ها و امکانات گشوده‌شده به میانجی قیام ژینا، از نقد اثرات و تبعات آن بر امکانات چشم‌انداز و افقی آغاز کنیم که نه در قیام ژینا بلکه در دی ۹۶ گشوده شد. در ادامه نشان خواهیم داد که معنای طبقاتی آغاز هر متنی در مورد قیام ژینا که می‌خواهد به آن وفادار باقی بماند از شمارش دستاوردها و شگفتی‌ها و امکانات آن (و البته اغلب به شکل اغراق‌شده‌ای) چیست و چه مابه‌ازای عملی و مادی‌ای دارد.

بنابراین جمع‌بندی قیام ژینا را از این ادعا آغاز می‌کنیم که قیام ژینا بعد از دی ۹۶ اولین نقطه‌ای بود که «طبقه‌ی متوسط» بعد از سال‌ها امکان تحرک سیاسی خود را بازیافت و به مثابه سوژه‌ی مداخله‌گر وارد میدان شد. پیش از این در متن «زخم کودتای ۲۶ دی»<sup>۱</sup> نوشته بودیم: «طبقه‌ی متوسط به عنوان پایگاه اصلی رای اصلاح‌طلبان، بعد از خیزش دی‌ماه امکان تحرک سیاسی و اجتماعی خودش را تا مدت‌ها از دست داد. مضمون طبقاتی آشکار خیزش دی و مبارزات و قیام‌های متعاقب آن چنان بود که این بخش از اجتماع به خوبی می‌فهمید ماجرای اصلاح‌طلبان نیز مانند ماجرای اصولگرایان پایان یافته اما در ضمن چنان مسحور ایدئولوژی سرمایه‌داری بود که نتواند با مختصات جدید وضعیت همراهی کند. بعد از قیام آبان و در جریان تهاجم جنایتکارانه‌ی سپاه پاسداران به

۱- فلاخن ۲۲۶. «زخم کودتای ۲۶ دی یا چه کسانی در سوت پایان می‌دمند؟»

هوایی‌های اوکراینی، این طبقه بعد از چند سال امکان تحرک طبقاتی پیدا کرد. آنها نه تنها برخلاف [موضعی که در مورد] مبارزان خیزش دی و قیام آبان [داشتند] با قربانیان پرواز اوکراینی احساس خویشاوندی می‌کردند (احساس خویشاوندی‌ای که خودش سرشار از پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک-طبقاتی بود) بلکه قربانیان پرواز اوکراینی چون به واقع «فقط» قربانی بودند می‌شد به آنان نزدیک شد و برایشان «شمعی روشن کرد». به این ترتیب دی ۱۳۹۸ به نقطه‌ی عزیمتی تبدیل شد تا سمت‌گیری طبقه‌متوسطی به سیاست، به گذشته هم تهاجم کند و از قیام آبان، از تمام آن لحظات درخشان مقاومت و تعرض به نیروی سرکوب، «هزار و پانصد کشته» و «آبان تریبونال» بسازد.

این «طبقه‌ی متوسط» تنها شامل کسانی نمی‌شد که هنوز در جایگاه طبقه‌ی متوسط قرار داشتند بلکه هم‌چنین شامل لایه‌های پایینی خرده‌بورژوازی نیز می‌شد که به دلیل سیاست‌های نئولیبرالی جمهوری اسلامی و نیز تحریم‌های جنایتکارانه‌ی امپریالیستی علیه مردم ایران، دچار سقوط طبقاتی شده و عملن بخشی از «طبقه‌ی کارگر» محسوب می‌شوند اما در ضمن هم‌چنان به لحاظ ایدئولوژیک خودشان را بخشی از طبقه‌ی متوسط می‌دانند. این ایدئولوژی صرفن یک پدیده‌ی حاشیه‌ای نیست بلکه توضیح خواهیم داد که چگونه در قیام ژینا تبدیل به متن قضایا شد. بنابراین تلاش برای توسیع مفهوم طبقه‌ی کارگر به نحوی که شمولیت آن، بخش وسیعی از جامعه را در بر بگیرد هرچند به لحاظ نظری مفید اما به لحاظ عملی و استراتژیک ناکارآمد است و در نهایت مجبور است به پند و اندرزهای شبه‌اخلاقی‌ای متوسل شود که از «کارگران» یا «کارگرنامیده‌شدگان» بخواهد خودشان را «کارگر» بدانند و رو به چپ نیز انداز بدهد که دست از لجاجت بردارد و این کارگران را به عنوان «کارگر» به رسمیت بشناسد. با کمال تاسف اما «ایدئولوژی» سرسخت‌تر از آن است که به راحتی با تغییر شرایط مادی زندگی یا با پند و اندرز دود بشود و به هوا برود. برای نمونه و گذشته از آن تعریف موسع، واقعیت موجود این است که تحت هژمونی ایدئولوژی طبقه‌ی متوسط با شرایط واقعی‌ای دست به گریبانیم که حتا بخشی از کارگران شاغل در صنعت نفت، به ویژه کارگران رسمی، خودشان را «طبقه‌ی کارگر» می‌دانند و ترجیح می‌دهند در توصیف خودشان از عنوان «کارکنان نفت» استفاده کنند تا منزلت و سرمایه‌ی اجتماعی ایشان با کارگران «پاپتی» قراردادی و پیمان‌کاری و پروژه‌ای نفت یکی پنداشته نشود.

احتمالاً برای «چپ» هر چقدر هم که در فهم طبقه‌ی کارگر «ناب‌گرا» باشد، تردیدی وجود ندارد که کارگران شاغل در صنعت نفت بخشی از طبقه‌ی کارگر محسوب می‌شوند و از قضا بخشی از طبقه‌ی کارگر که از دوران شکل‌گیری صنعت نفت در ایران و نیز در کشور آذربایجان از طریق کارگران مهاجر ایرانی شاغل در صنعت نفت آن سرزمین، نقش مهم و بنیادینی در تمام فرازهای جنبش کارگری، مبارزه‌ی طبقاتی و نیز جنبش سوسیالیستی

ایران داشته‌اند. اما در چهار دهه‌ی اخیر هم‌هنگام با تهاجم نئولیبرالی به کارگران صنعت نفت و بی‌ثبات‌سازی بخش بزرگی از کارگران شاغل در این صنعت به عنوان مابه‌ازای مادی این سیاست‌ها،<sup>۲</sup> در بخش باثبات و «رسمی» این کارگران اشرافیت (آریستوکراسی) کارگری‌ای شکل گرفته است که نه تنها خودش را در زندگی مادی «کارگر» نمی‌داند بلکه در تخالف با بخش بزرگی از مبارزات صنفی-کارگری موجود که خواهان افزایش کف حقوق هستند، در اعتراضات اخیر خودش خواهان این است که دولت یا هیچ نهاد نظارتی دیگری حق ندارد برای ایشان «سقف حقوق» تعیین کند. بنابراین روشن است که این بخش از طبقه‌ی کارگر، به‌رغم باورهای چپ، دست‌کم در شرایط امروز متحد هیچ بخشی از مبارزات صنفی طبقه‌ی کارگر و پیش از آن مبارزه‌ی طبقاتی نیست و حتا نشست و برخاست با طبقه‌ی کارگر را دور از شأن خودش می‌داند. به این ترتیب مسئله اساسی بر سر این نیست که «طبقه‌ی کارگر» در قیام ژینا، یا هر قیام دیگری، حضور داشت یا نداشت بلکه مسئله این است که بخش‌های مختلف این طبقه‌ی کارگر حامل چه ایدئولوژی‌ای بودند و حضور آنان در قیام به واسطه‌ی همین ایدئولوژی چه چیزی را تقویت کرد.

پس وقتی برای جمع‌بندی سراغ قیام ژینا می‌رویم نمی‌توانیم صرفن بر امکان‌های بالقوه‌ی آن دست بگذاریم و بعد بدون توجه به کیفیت ایدئولوژیک و طبقاتی سوژه‌های قیام دلیل محدودیت‌ها و ناکامی‌های آن را همه‌چیز بدانیم غیر از سوژه‌های «مقدس» قیام، ایدئولوژی‌ای که حامل آن بوده‌اند و تبعات مادی این ایدئولوژی.

اما وقتی از «سوژه‌های قیام» و هژمونی ایدئولوژی طبقه‌ی متوسطی در آن سخن می‌گوییم داریم در مورد مردمی حرف می‌زنیم که، با همین عنوان ناروشن، در خیابان حضور یافتند؟ در هر خیزشی ممکن است بخش‌های گوناگونی از طبقات اجتماعی وارد عرصه‌ی نبرد شوند. یکی از خاص‌بودگی‌های قیام ژینا این بود که طبقه‌ی متوسطی که نتوانسته بود در دی ۹۶، مرداد ۹۷، آبان ۹۸، تیر ۱۴۰۰ (قیام تشنگان)، آذر ۱۴۰۰ (قیام آب-اصفهان)، اردیبهشت ۱۴۰۱ (قیام گرسنگان) و خرداد ۱۴۰۱ (اعتراضات متروپل) به مثابه طبقه و به‌طور سراسری به کیفیتی که بتواند ایدئولوژی خودش را به خیزش تحمیل کند وارد میان شود، این‌بار توانست در قامت یک طبقه به میدان بیاید و در ساحت نمادین ایدئولوژی خودش را به بخش‌های دیگر طبقات اجتماعی تحمیل و بیش و کم آنها را بی‌صدا و منفعل کند. این همان طبقه‌ای بود که آخرین تحرک سیاسی آن به دی ۹۸ و اعتراضات متعاقب اصابت هواپیمای اوکراینی توسط موشک‌های سپاه برمی‌گشت. در این مورد توضیح خواهیم داد.

۲- برای توضیح مختصات این سیاست‌ها، دلایل سیاسی-امنیتی آن و نقش آن در تغییر ترکیب نیروی کار شاغل در صنعت نفت به فلاخن شماره‌ی ۱۹۲. «در اهمیت اعتصاب کارگران نفت» مراجعه کنید.

با این‌وجود در این متن ایدئولوژی طبقه‌ی متوسطی را دقیقن در آنجایی جستجو می‌کنیم که به نظر می‌رسد باید اثری از آن نباشد: در میان آن بخشی از نیروهای چپ که تاریخ برای آنها از لحظه‌ی قیام ژینا به دو بخش می‌شود و شکافی را که باید همه‌چیز را با ارجاع به آن فهمید و سنجید در قیام ژینا شناسایی می‌کنند، حتا اگر در سطح لفاظی قیام ژینا را در امتداد دی ۹۶ بدانند. این بخش از نیروهای چپ دو طیف عمده را در درون گفتار چپ تشکیل می‌دهند: یک طیف آنهایی هستند که بعد از شکست جنبش ۸۸ (موسوم به جنبش سبز) ناگهان در مقطع انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۲ به این نتیجه رسیدند که باید رای‌شان را به هر ترتیبی که شده پس بگیرند و تنها ساحت «واقعی» مداخله حضور در انتخابات است. بنابراین از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۲ و در هواداری از حسن روحانی وارد صحنه شدند و پر شور و «امیدوار» در تمام انتخابات‌های سال‌های بعد از آن، مجلس شورای اسلامی، خبرگان رهبری، شوراهای شهر و ریاست‌جمهوری سال ۹۶، مشارکت نموده و از لیست‌ها حمایت کردند و لیست دادند. بعد که گند عالمگیر قضایا درآمد و نتایج سیاست‌های نئولیبرالی‌ای که دولت روحانی در تعقیب سیاست عام اقتصادی جمهوری اسلامی در دولت‌های قبلی به اجرا گذاشته بود، اثرات و ثمرات واقعی خودش را در زندگی تهی‌دستان و لایه‌های پایینی طبقه‌ی متوسط آشکار کرد (که شامل بخشی از خودشان هم می‌شد) ناگهان دچار انفعال شدند و از آن همه شور و امید چیزی باقی نماند غیر از نوستالوژی و روضه‌خوانی و تکثیر گاه و بی‌گاه عکس‌های «میر در حصر». در عین حال برای این طیف خود دی ۹۶ نشانه‌ی شکست استراتژی‌ای بود که طی سال‌های گذشته و گویا با جمع‌بندی تجارب ۸۸ در دستور کار گذاشته بودند و این استراتژی چیزی نبود غیر از مفصل‌بندی مفاهیم «چپ» با خواست‌ها و مطالبات و تمایلات طبقه‌ای که در ۸۸ هژمونی جنبش را به دست گرفته و از ۹۲ تا ۹۶، در عرصه‌ی انتخابات و رویدادهایی چون تشییع جنازه‌ی هاشمی رفسنجانی هم‌چنان هژمونی خودش را اعمال می‌کرد. همان زمان نیز برخی از نیروهای انقلابی این گرایش را تحت عنوان «سازماندهی» «چپ» علیه «کمونیسم» تحلیل می‌کردند و اعتقاد داشتند این طیف تا مرفق اسطوره‌ی طبقه‌ی متوسط رهایی‌بخش را، که اساسن اسطوره‌ای ساخته و پرداخته‌ی عصر اصلاحات و اصلاح‌طلبان بود، پذیرفته‌اند. این طیف با اوج‌گیری مبارزات صنفی در سال ۹۶ آرام آرام منفعل شدند و با وقوع خیزش دی‌ماه به شکل معناداری اثر اجتماعی خودشان را از دست دادند. در همان زمان یکی از فعالان این طیف در متنی خیزش دی ۹۶ را چنین جمع‌بندی کرد که بهتر است اصلاح‌طلبان و اصولگرایان حضور جریان سوم را در پهنه‌ی سیاست به رسمیت بشناسند و شرایط حضور قانونی این جریان را در پهنه‌ی «رقابت‌های سیاسی» فراهم کنند، یکی دیگر از چهره‌های تئوریک این جریان که پیش از آن در مورد سویه‌های رهایی‌بخش آب‌بازی در پارک لاله‌ی تهران مطلب

نوشته بود، بعد از دی ۹۶ از زبان هانا آرنه یادآور شد که «انقلابی که از مسئله‌ی نان شروع شود با سرکوب آزادی تمام می‌شود» و هیچ تردیدی نداشتند که در محافل خودمانی از «عجیب و غریب» بودن سوژه‌های دی و آبان حرف بزنند. روشن است که هذیان‌های این جماعت دیگر حتا خودشان را هم بسیج نمی‌کرد و به این ترتیب در عرض چند ماه از «شورمندان امیدوار» به «افسرده‌گان بی‌خیال» تبدیل شدند.

بخش دیگری از این طیف اما که از پیش در آن اراده‌ی دولتی مضمحل نشده بود، در تمام این سال‌ها از همه‌ی خیزش‌ها و قیام‌های سال‌های اخیر دفاع کرد و با آنها همراه شد و از آنها حمایت کرد. مسئله‌ی اصلی احتمالان از همین جا ناشی می‌شد، از این‌که این بخش از این طیف در تمام این سال‌ها همواره خودش را «حامی» و «پشتیبان» دید و حتا زمانی که توانست حلقه‌ی بسته‌ی متن و استاتوس و استوری را بشکافد و کارهای عملی‌تری بکند، بنا به هر دلیلی، نتوانست این کارها را در یک چشم‌انداز و افق استراتژیک معنا نماید. به این ترتیب «قیام ژینا» برای این بخش نیز امکان گشوده‌ی بازگشت خودش به سیاست بود. «سوژه‌ی مقدس» حالا دیگر لازم نبود از دور نظاره‌گر و مشوق و حامی توده‌های تهی‌دستی باشد که امکان واقعی مداخله‌ای در مبارزه‌ی آنها نمی‌دید بلکه اکنون امکان این را پیدا کرده بود که راسن، در داخل و خارج، به میدان بیاید و در معرض نگاه‌های خیره‌قرار بگیرد. در نتیجه به شکل شگفت‌آوری با طیفی از چپ پیوند خورد که در خفا و علن گفتند قیام ژینا ما را از «شر طبقه» خلاص کرد یا کسانی که وقتی از تقاطع ستم‌ها سخن می‌گفتند منظورشان نه پیوند بلکه هم‌ارزی تضادها بود و همین هم‌ارزی تضادها هم در عمل به ناچیزتر شمردن تضاد طبقاتی ترجمه می‌شد.<sup>۳</sup> همان‌ها که در پی قیام ژینا فرمودند: «اینکه تضاد طبقاتی برای وحدت شرط لازم و کافی ست را می‌توان به پرسش کشید. تا اینجا کار، به لحاظ تاریخی و شهودی، از قضا این زنان بودند که نقش وحدت‌بخش را در جنبش زن زندگی آزادی بازی کردند و توانستند ستم‌های مختلف را گرد هم آورند».<sup>۴</sup> هرچند از عمر این «تاریخ» و «شهود» یک سال گذشته بود و آن گرد هم آوردن هم به پیروزی سیاسی قابل ارجاعی منتهی نشده بود اما همین «تاریخ» و «شهود» برای این دسته از رفقا کافی بود چرا که این بار این شخص خودشان بودند که در این «تاریخ» و «شهود» حضور داشتند نه تهی‌دستان ناشناس و رازآمیز.

به این ترتیب «خیزش/قیام/انقلاب» با یک چرخش قلم تبدیل به «جنبش» شد تا روشن کند چیزی یگانه آغاز شده

۳- پیش از این در فلاخن شماره‌ی ۲۶۰ با عنوان «در باب مناقشه‌ی تضاد اصلی/فرعی و مسئله‌ی استراتژی انقلابی» مفضلن به این موضوع پرداخته‌ایم.

۴- سرمایه و ستم ملی: درس‌هایی از فمینیسم. سامان والا. رادیو زمانه



است که از این پس هر چیزی تداوم آن است و باید اعتبار آن را با چنین عیاری سنجید. به همین دلیل، چنان‌که نوشتیم در شمارش دستاوردها و شگفتی‌ها و امکانات قیام ژینا اغلب از صنعت اغراق استفاده می‌شود. برای نمونه قیام ژینا در متون متعددی سرآغاز توجه عمومی به مسئله‌ی ملی و حضور گسترده‌ی ملت‌های تحت ستم در میدان مبارزه قلمداد شده است. بدون شک قیام ژینا در این زمینه دستاوردها و پیشروی‌هایی داشته است (که به آن خواهیم پرداخت) اما حیرت‌آور است که چنین بینشی نسبت به تاریخی بسیار نزدیک سکوت می‌کند و آن تاریخ دقیقن تاریخ حضور ملت‌های تحت ستم در قیام‌ها و خیزش‌های گذشته است. به شکل خاص لرها، کردها و عرب‌ها تقریباً در تمامی قیام‌ها و خیزش‌های پیشین حضور جدی و پررنگ داشته‌اند و از قضا در جریان همان مبارزات به اشکال مختلف به رویه‌ی استعماری حکومت مرکزی نیز اشاره کرده‌اند. اتفاقاً در جریان قیام ژینا، بنا به هر دلیلی نسبت به قیام‌های گذشته حضور ملت عرب کم‌رنگ‌تر و حتا بسیار کم‌رنگ‌تر بود اما این‌قسم «یگانگی» اساسن مایه‌ی تحلیل «رفقا» قرار نمی‌گیرد چرا که تنها باید از یگانگی‌های شورانگیز سخن گفت.

یا در مورد مبارزه علیه ستم جنسی-جنسیتی درست است که «قیام ژینا» اعتلای بااهمیتی در این مبارزه محسوب می‌شد اما بافتن جملاتی از این دست که به واسطه‌ی قیام ژینا بود که مسئله‌ی ستم جنسی-جنسیتی به مسئله‌ای عمومی تبدیل شد نه تنها اغراق‌آمیز است بلکه نفی مبارزات سال‌های اخیر نیز محسوب می‌شود. مبارزاتی که سوژگی انباشت‌شده در آنها خط فارق روشنی با «مقاومت روزمره»ی پیش از خودشان ترسیم می‌کند. اشاره‌ی ما به «دختر(ان) خیابان انقلاب» و تجمع ۸ مارس ۱۳۹۶ در مقابل وزارت کار است. البته می‌توان مغلطه کرد که اگر چنین است چرا اساسن تاریخ را تا تظاهرات ۸ مارس زنان علیه اجباری شدن حجاب در سال ۵۷ عقب نکشیم یا حتا پیش‌تر از آن، تا شکل‌گیری «اتحادیه‌ی غیبی نسوان» در دوران انقلاب مشروطه؟ البته که هم سنت اتحادیه‌ی غیبی نسوان در دوران مشروطه و هم تظاهرات زنان در اسفند ۵۷ علیه اجباری شدن حجاب آموزه‌های مهمی برای امروز دارد اما خط فارقی که خیزش دی ۹۶ در وضعیت ایجاد کرد هم در کنش به‌هم‌پیوسته‌ی «دختر(ان) خیابان انقلاب» قابل شناسایی است و هم در تجمع ۸ مارس در مقابل وزارت کار. البته به یاد داریم که کنش «دختر(ان) خیابان انقلاب» توسط ویدا موحد به فاصله‌ی یک روز پیش از آغاز خیزش دی ۹۶ آغاز شد اما همان زمان نیز در این مورد نوشتیم: «دختر خیابان انقلاب چند روز پیش از آغاز خیزش دی‌ماه، به تنهایی در خیابان انقلاب روی سکویی رفت و روسری سفیدی را به نشانه‌ی اعتراض به حجاب اجباری به اهتزاز درآورد. او را در محل بازداشت کردند و ناپدید شد. تنها چند روز بعد تظاهرات کوچکی در مشهد، نیشابور و کاشمر به انبار باروت نارضایتی‌های تلنبارشده جرقه‌ای زد و به سرعت خیزشی سراسری شکل گرفت که حالا همه ماجرای آن را می‌دانیم.

این دو هرچند بدون هیچ ارتباط آشکاری با هم آغاز شدند اما هر دو نشانه‌ی گسست از گفتار مخالف‌خوانی بودند که در سال‌های گذشته در گفتار غالب اعتدالی ادغام شده بود و مسیر رستگاری را تنها در چارچوب قانون جستجو می‌کرد. اکنون شیوه‌های مبارزه در سرتاسر جامعه اعتلا پیدا کرده است. کارگران نام ممنوعه‌ی "اشغال کارخانه" را به زبان می‌آورند، تمامی مراکز کاری و صنعتی با اعتصاب‌های پی‌پی‌روبه‌رو می‌شوند و در این بین چندین زن روسری‌هایشان را بر فراز چوب‌ها در نقاط مختلفی از تهران و ایران به اهتزاز درمی‌آورند. دختر خیابان انقلاب در یک روز به دختر(ان) خیابان انقلاب تبدیل شده است.<sup>۵</sup> اما به جرات می‌توان ادعا کرد آنچه موجب تداوم و تکثیر آن حرکت آغازین بود نه خود آن حرکت بلکه شکافی بود که خیزش دی ۹۶ در وضعیت ایجاد کرد و جسارت آن تداوم و تکثیر را فراهم نمود. تجمع ۸ مارس در مقابل وزارت کار نیز از همین جسارت نشأت گرفت. این تجمع بعد از سال‌ها که زنان به دلیل فضای سرکوب امکان برگزاری ۸ مارس در خیابان و حتا به شکل علنی را نداشتند (تقریباً بعد از ۸۸) بار دیگر به معنای احیای سنت برگزاری ۸ مارس در خیابان بود. این اما تنها وجه مهم این تجمع نبود. به‌رغم این‌که بسیاری از فعالان معتقد بودند مقابل وزارت کار جای مناسبی برای تجمع نیست، برگزارکنندگان تجمع اصرار داشتند تجمع روز جهانی زن را در مقابل وزارت کار برگزار کنند و این به معنای احیای سمت‌گیری طبقاتی‌ای بود که سال‌ها توسط گفتار مسلط فمینیسم لیبرال (و چه بسا نئولیبرال) به حاشیه رانده شده بود و تیر اتفاق درست به هدف خورد. همان زمان در خارج از کشور خشم فمینیست‌های لیبرال و چپ‌ما از این تجمع اصلن کمتر از خشم ماموران سرکوب جمهوری اسلامی نبود. احیای این سمت‌گیری طبقاتی نیز رعد در آسمان بی‌اثر نبود و رد محتوای طبقاتی خیزش دی ماه در چنین تصمیمی کاملن آشکار بود.

یکی دیگر از «یگانگی‌های» نادیده گرفته‌شده‌ی قیام ژینا نیرویی است که به واسطه‌ی این قیام در داخل و به ویژه در خارج از کشور آزاد و بسیج شد. این نیرو در خارج از کشور علی‌رغم تمام تلاش‌های حامیان سلطنت و پول‌پاشی‌های شازده و هوادارانش و نیز یاری بی‌دریغ تقریباً تمامی رسانه‌های جریان اصلی خارج از کشور و بخشی از نیروهای اپوزیسیون که تریبون‌ها را در اختیار داشتند تا پیش از قیام ژینا بسیج نشده بود. اینها بخشی از همان طبقه‌ای بودند که در سال‌های گذشته امکان تحرک سیاسی خودشان را از دست داده بودند و تلویزیون «من‌وتو» به عنوان مدیای دیاسپورای ایرانی اصلی‌ترین ارگان رسانه‌ای آنها بود که برنامه‌های مهمش شامل آکادمی گوگوش و بفرمایید شام و شعر یادت نره می‌شد، بخش مهمی از این نیرو شامل مهاجرانی بود که طی یک دهه‌ی اخیر با آشفته شدن وضعیت اقتصادی و در نتیجه‌ی این‌که در معرض سقوط طبقاتی قرار گرفته بودند به خارج

۵- فلاخن شماره‌ی ۹۵. «چرا دختر(ان) خیابان انقلاب اهمیت دارند؟».

از کشور مهاجرت کرده بودند (خواه به عنوان دانشجوی و نیروی کار اغلب متخصص و خواه به عنوان پناهنده). این نیرو ناگهان به میانجی قیام ژینا امکان این را دید که وارد میدان شود و به شکل نمادینی ارگان رسانه‌ای سرگرمی‌ساز آنان نیز تبدیل به مرکز اصلی این بسیج شد. هیولایی که در قیام ژینا از قفس آزاد شد دار و دسته‌ای از لمپن‌ها و فاشیست‌ها بودند که لمپن‌ها و فاشیست‌های سال‌های پیش را هم عاصی و گریزان کردند. کار به جایی رسید که اوباشی چون سام رجبی و فاشیست‌هایی چون سیما ثابت و محمدرضا عالی‌پیام (هالو) در مقابل این هیولای از بند رسته رنگ باختند. در داخل کشور نیز نیروی مشابهی امکان تحرک یافت که نادیده گرفتن آن دردی را از کسی دوا نمی‌کند. این درست است که در جریان قیام ژینا شعارهایی که مشخص در حمایت از خاندان پهلوی و سلطنت در قیام‌ها و خیزش‌های گذشته به گوش می‌رسید به طرز چشم‌گیری کاهش یافته بود اما نه قابل فراموشی است و نه قابل کتمان که محل تولد شعار «نه این‌وری نه اون‌وری / کیرم تو بیت رهبری» دانشگاه نخبه‌پرور شریف بود، در داخل کشور بیش از هر کجا در دانشگاه بود که در تجمعات مختلف در کنار «زن زندگی آزادی» نیمه‌ی فاشیستی «مرد میهن آبادی» نیز تکرار شد و انواع شعارهای سکسیستی و هموفوب در برخی تجمعات دانشجویی با استقبال روبه‌رو شد. کسانی که این شعارها را سر می‌دادند از زیر زمین نرویده بودند. نسل دانشجویی در طول دو سال تعطیلی کرونا چنان عمیق دچار تغییر و تحول نشده بود که کیفیت دانشگاه چنین بروزهای ارتجاعی‌ای هم داشته باشد. مشابه همین فرهیختگان در دانشگاه دی ۹۶ هم بودند اما دقیق همان کسانی بودند که امکان تحرک سیاسی نداشتند بنابراین دیده نمی‌شدند. در دانشگاه قیام ژینا ولی اینها هم امکان تحرک سیاسی یافتند. اما آن بخشی از چپ که طی سال‌های گذشته، با وجه و بی‌وجه، در مورد خطر فاشیسم هشدار می‌داد این بار از شکل‌گیری واقعی بسیجی فاشیستی از درون قیام ژینا مطلق سکوت کرده است و ترجیح می‌دهد هم‌چنان با صنعت اغراق در توصیف یگانگی‌ها و امکانات بی‌بدیل قیام ژینا شعر بسراید و انشا بنویسد. نیرویی که از یک سو این توهم را می‌پراکند که «انقلاب زن زندگی آزادی» به لحاظ اجتماعی پیروز شده است و از سوی دیگر در مقابل موج افغانستانی‌ستیزی ماه‌های اخیر که اصلن به آن بسیج فاشیستی بی‌ربط نیست، در همان اجتماع مطلق سکوت می‌کند تا لابد انقلاب اجتماعی پیروز شده‌اش ترک نخورد.

یکی دیگر از تبعات ورود طبقه‌ی متوسط به عرصه‌ی نبرد اجتماعی در جریان قیام ژینا تقویت و تحکیم انگاره‌ی دوگانه‌ی جعلی «نان» و «آزادی» است. پیش از این در متن «قیام گرسنگان؛ جدال بر سر نام یا تداوم نبردی تاریخی»<sup>۶</sup> توضیح داده بودیم که منشا و محل تولد این دوگانه گفتاری بود که در دوران دولت محمد خاتمی و

۶- فلاخن شماره‌ی ۲۱۱. «قیام گرسنگان؛ جدال بر سر نام یا تداوم نبردی تاریخی».

«عصر اصلاحات» توسط نظریه‌پردازان اصلاح‌طلب و نشریات وابسته به این جریان سیاسی-فکری تئوریزه و ترویج شد و با تغییر و تحولات سال‌های گذشته یک‌جا به جریان «هشتگ-برانداز» ارث رسید. پس اصلن جای تعجبی ندارد که وقتی طبقه‌ای وارد صحنه می‌شود که تا چند سال پیش پایگاه رای اصلاح‌طلبان بود انگاره‌های تثبیت‌شده در ایدئولوژی خودش را هم همراه بیاورد. انگاره‌ای که در جریان خیزش‌ها و قیام‌های گذشته، به‌طور خاص در جریان قیام گرسنگان در اردیبهشت ۱۴۰۱ با اصرار بر تحقیرآمیز بودن عنوان «گرسنه» در مقابل قداست «مبارزه برای آزادی» به عنوان بنیان اتحادی فراطبقاتی، هم ماهیت ارتجاعی و هم سمت‌گیری طبقاتی خودش را به اندازه‌ی کافی عیان کرده بود. چنین بود که در میانه‌ی قیام بارها از طبقه‌ی کارگر خواسته شد به «قیام سراسری» بپیوندند و با «اعتصابات سراسری» کار رژیم را تمام کند، این کارگر البته کارگری بود که از آن «طبقه‌زدایی» شده بود تا بتواند به عنوان سربازی در ارتش براندازی مسیر را برای به قدرت رسیدن اپوزیسیون حامی سرمایه هموار کند.<sup>۷</sup> روشن است که کارگران بی‌ثبات‌کار که بدنه‌ی اصلی تمامی خیزش‌ها و قیام‌های سال‌های گذشته، به شمول قیام ژینا را تشکیل می‌دهند بنا به دلایل گوناگون امکان «اعتصاب سراسری» نداشتند. آن بخش از طبقه‌ی کارگر که بنا به داشتن محل کاری مجتمع از تعداد مناسبی از کارگران امکان اعتصاب داشتند، گاه با خواست‌های صنفی و گاه با خواست‌های سیاسی صریح اعتصاب کردند.<sup>۸</sup> آنجا که اعتصاب، اعتصابی سیاسی بود البته ابتدا با اغراق و بزرگنمایی و پخش اخبار جعلی در دستگاه رسانه‌ای اپوزیسیون راست مواجه شد<sup>۹</sup> و بعد از سرکوب شدید کارگران اعتصابی موضوع به سادگی در فضای عمومی محو شد و هشتگ‌زنان اعتصاب سراسری به زدن هشتگ دیگری مشغول شدند بی‌آنکه کسی حتماً کنجکاو سرنوشت و وضعیت بعدی کارگرانی باشد که در آن اعتصاب شرکت کرده بودند. در عین حال اعتصاب‌های صنفی هم‌زمان با قیام ژینا در هیچ بخشی از گفتار غالب در جنبش بازتاب نیافت. دوگانه‌ی جعلی نان و آزادی چنان تبدیل به انگاره‌ای غالب شده بود که کارگران اعتصابی هیچ حدی از پشتیبانی اجتماعی را احساس نکردند. در ماه‌های بعد از قیام ژینا نیز علاوه بر اعتصاب‌ها و اعتراض‌های فراوان طبقه‌ی کارگر، دست‌کم با سه اعتصاب وسیع و بزرگ کارگران پیمانکاری نفت، کارگران ذوب آهن اصفهان و کارگران شرکت ملی فولاد اهواز روبه‌رو بوده‌ایم. از این سه اعتصاب بزرگ دو اعتصاب کارگران پیمانکاری نفت و ذوب آهن اصفهان در نتیجه‌ی بازداشت‌ها و سرکوب حاد و عریان توسط نیروهای امنیتی و گسیل نیروهای

۷- برای توضیح بیشتر نگاه کنید به فلاخن شماره‌ی ۲۲۳. «دفاع از مبارزه‌ی صنفی در میانه‌ی قیام».

۸- برای اطلاعات بیشتر در مورد اعتصابات کارگری در دوران قیام ژینا و واکنش‌ها نسبت به آن به متن «بازخوانی جنبش ژینا در پرتو اعتصاب گروه ملی فولاد اهواز» از شیرین کمانگر در سایت نقد مراجعه کنید.

۹- در مورد این جعلیات در اینجا و اینجا از کانال صدای ماهی سیاه بخوانید.

ضدشورش به مراکز اعتصاب پایان یافت اما هیچ‌کدام از اینها برای «جنبش» ادعایی تبدیل به امکان‌هایی برای مقاومت نشد. در کنار آن تهاجم مجازی و رسانه‌ای به مبارزات صنفی بازنشستگان را هم باید از دستاوردهای تسلط گفتاری دانست که مبارزه برای «نان» را هم امری مجزا از مبارزه برای «آزادی» می‌بیند و هم بنا به جایگاه طبقاتی خودش یا حتی صرفن بنا به منزلت اجتماعی جایگاه طبقاتی‌ای که برای خودش متصور است، خواست صنفی را حقیر می‌شمارد.

متاثر از این گفتار غالب و در همدستی تاریخی و طبقاتی آن با دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی آنچه که عملن بعد از قیام ژینا شاهد آن هستیم عقب‌نشینی یا به عبارتی عقب رانده شدن مبارزه‌ی صنفی و طبقاتی به نسبت سال‌های گذشته است. فراموش نکنیم که بعد از خیزش دی ۹۶ مرزهای مبارزه‌ی طبقاتی جابه‌جا شد و جنبش کارگری که تا آن زمان رادیکال‌ترین مطالبات مطرح‌شده‌اش حق تشکل صنفی و آزادی همکار زندانی یا بازگشت به کار همکار اخراجی بود، این‌بار توانست در هفت‌تپه و فولاد ایده‌ی کنترل کارگری و اداره‌ی شورایی کارخانه را تبدیل به مطالبه‌ای عمومی کند.

این البته در فضایی تهی و منتزع از موقعیت اجتماعی نبود. جریان صنفی دانشگاه به‌رغم سرکوب گسترده در دی ۹۶ هم‌چنان تا حد زیادی توش و توان خودش را حفظ کرده بود و گفتار طبقاتی حاکم در آن عملن جریانات دیگر دانشجویی راست و نئولیبرال و اصلاح‌طلب را به حاشیه رانده بود، در جنبش معلمان و بازنشستگان عملن ایده‌ای نقش سازمان‌دهنده داشت که (فارغ از این‌که معلمان و کارمندان بازنشسته را «کارگر» می‌دانست یا نه) اما برایش مسلم بود که باید اتحادی میان این مبارزات صنفی شکل بگیرد. خواست‌های طبقاتی‌ای نظیر آموزش رایگان در دانشگاه و جنبش معلمان دست بالا را داشت. و متاثر از این بنیاد مادی طیف متنوع و گاه عجیبی از چپ در فضای مجازی با هشتگ‌هایی نظیر «آلترناتیو ما شورااست» همراه می‌شد. طبقه‌ی متوسط در سایه‌ی این انفعال سیاسی منزلت اجتماعی و سرمایه‌ی نمادین خودش را از دست داده بود. حتا فعالان صنفی‌ای که بعدها معلوم شد همان زمان هم‌چنان اعتقاد داشته‌اند این طبقه‌ی متوسط است که موجب رهایی خواهد شد و این را در محافل خصوصی ابراز می‌کردند، به شکل تاکتیکی در فضای عمومی سکوت کرده بودند یا تحت هژمونی اجتماعی مبارزه‌ی طبقاتی و محتوای طبقاتی خیزش‌ها و قیام‌های پیاپی متحدان مبارزاتی خودشان را در میان طبقه‌ی کارگر جستجو می‌کردند، چپ‌های محور مقاومتی از این ناله می‌کردند که گرایش «چپ شورایی» آنها را دچار اختناق کرده و نمی‌گذارد صدای آنها به گوش کسی برسد و راست نئولیبرال نوک تیز حملاتش را به سمت «شوراگرایی در چپ» جهت داده بود.

از پس قیام ژینا و منزلت اجتماعی احیاشده‌ی طبقه‌ی متوسط در جریان آن می‌توانیم یک‌بار دیگر به همین صحنه بازگردیم و وضعیت امروز را با وضعیت چند سال پیش مقایسه کنیم. به‌رغم تهاجم شدیدتر سیاست‌های خصوصی‌سازی، کالایی‌سازی و پولی‌سازی آموزش به نهاد دانشگاه، و البته با توجه به نابود شدن عملی و واقعی نهاد شوراهای صنفی توسط دستگاه سرکوب، عملن غیر از چند بیانیه مقاومت عملی‌ای در هیچ سطحی در مقابل این روند تهاجم شکل نگرفته است. جریان‌های دانشجویی‌ای مانند «دانشجویان متحد» که عمدتاً با استفاده از رتوریک چپ و جریان صنفی تلاش می‌کردند با جریان صنفی رقابت کنند امروز رتوریک چپ را بخش حفظ کرده‌اند اما دیگر کاری به خصوصی‌سازی و پولی‌سازی آموزش ندارند. این وضعیت حتا بر کانال «شوراهای صنفی کشور» هم حکمفرما است. کانال مدعی چپ «دانشجویان پیشرو» که در دوران مبارزات صنفی این مبارزات را «رفرمیستی»، «سندیکالیستی» و «اکونومیستی» می‌خواند چنان در منجلاب براندازی دست‌وپا می‌زند که هنوز بعد از این همه مدت هر چند روز یک بار فراخوانی برای شعاردهی و شعارنویسی صادر می‌کند و بعد در گزارشی از موفقیت فراخوانش می‌نویسد و از موجوداتی خیالی که به شکلی خیالی از فراخوان آنها استقبال کرده‌اند تشکر می‌کند. در جنبش معلمان با احیای منزلت اجتماعی طبقه‌ی متوسط، حاملان این ایده که معلمان کارگر نیستند و بخشی از طبقه‌ی متوسط محسوب می‌شوند متحدان تاریخی و طبقاتی خود را از نو یافته‌اند و به این ترتیب آرام آرام طنین خواست «نه به آموزش ایدئولوژیک» از خواست «آموزش رایگان» در این جنبش بیشتر می‌شود. بخش زیادی از چپ که تحت هژمونی اجتماعی برآمد مبارزات طبقاتی دست‌کم در حد لفاظی با ایده‌ی اداره‌ی شورایی همراه شده بود امروز به دنبال جدل بر سر هرمنوتیک «زن زندگی آزادی» با مدعیان لیبرال و نئولیبرال تصاحب این شعار است و بخشی از جریان چپ اصلاح‌طلب بنفش‌شده در دوران روحانی و دولت اعتدال این‌بار با ژست تحول‌طلب «چپ جمهوری خواه» به میدان بازگشته است. هم‌بسته و متحد با چپ جمهوری خواه «چپ سوسیال‌دموکرات» نیز در داخل و خارج از کشور جان تازه‌ای گرفته و به سمت ایجاد تشکیلات حرکت کرده است. یک‌بار دیگر به نظر می‌رسد که با «سازماندهی» «چپ» علیه «کمونیسم» روبه‌رویییم. طرفه این‌که از درون چپ تا دو سال پیش انقلابی، نواهایی در مورد لزوم اتحاد چپ با لیبرال‌ها علیه فاشیسم به گوش می‌رسد که البته در ساحت تئوریک عمدتاً به شکل جعلی‌ای تجویز خودش را به این تحلیل مجهز می‌کند که در ایران مسئله‌ی اصلی نه نئولیبرالیسم بلکه حتا سرمایه‌داری هم نیست و مسئله‌ی اصلی اسلام سیاسی (و در برخی تحلیل‌ها حکومت شیعه‌ی مرکزگرا) است که به دلیل همین ماهیت مانع از استیفای عدالت جنسی-جنسیتی و حقوق ملت‌های تحت ستم شده است. بنابراین ما در مرحله‌ی «انقلاب دموکراتیک» قرار داریم و برای «انقلاب دموکراتیک»

و نیز با توجه به مخاطره‌ی جریان‌ات سلطنت‌طلب-فاشیست باید با لیبرال‌ها متحد شد. گفتنی است در این تحلیل یک جعل مفهومی بسیار جدی اتفاق افتاده که نباید به سادگی از کنار آن گذشت. در این تحلیل هرچند از مرحله‌ی «انقلاب دموکراتیک» حرف زده می‌شود اما این به شکل بنیادین با مفهوم شناخته‌شده‌ی مرحله‌ی انقلاب دموکراتیک در برخی گرایش‌های سنت جنبش کمونیستی در تفارق قرار دارد. در سنت جنبش کمونیستی وقتی برخی گرایش‌ها از مرحله‌ی انقلاب دموکراتیک سخن می‌گفتند آن را به عنوان مقدمه‌ای بر مرحله‌ی بعدی، یعنی انقلاب سوسیالیستی صورت‌بندی می‌کردند و بنابراین بر لزوم و ضرورت هژمونی پرولتاریا در مرحله‌ی انقلاب دموکراتیک تاکید داشتند. در صورت‌بندی جدیدی که این گرایش‌ات اتحادطلب چپ تجویز می‌کنند اساسن مرحله‌ی انقلاب سوسیالیستی در چشم‌انداز قرار ندارد و چپ در صورت هوشمندی کافی باید رهبری و هژمونی «بورژوازی دموکرات» را بپذیرد و تلاش کند نظم جایگزین تحت این هژمونی را، با مشارکت‌طلبی و اتحاد، به نفع فرودستان جنسی، جنسیتی، ملی و طبقاتی دموکراتیک‌تر کند. شکل‌گیری این گرایش هم‌زمان است با تقویت گرایش هویت‌گرا در درون بخشی از چپ که یا اساسن دیگر از طبقه سخنی نمی‌گوید یا از طبقه تنها به میانجی ستم‌های دیگر سخن می‌گوید، گرایشی که جایگاه طبقاتی پرولتاریا زمانی برایش موضوع می‌شود که بتواند به واسطه‌ی این جایگاه طبقاتی ستم مضاعف ناشی از ستم جنسی-جنسیتی یا ستم ملی را اثبات کند. آیا همه‌ی اینها به قیام ژینا و محتوای مادی و طبقاتی آن بی‌ارتباط است؟

یکی دیگر از نتایج تحرک سیاسی طبقه‌ی متوسط در قیام ژینا دو پدیده‌ی به‌هم‌پیوسته‌ی موج افسردگی عمومی بعد از آن و در ضمن دمیدن در امیدی جعلی است که عینی‌ترین نشانه‌های آن تبدیل «خیزش/ قیام/ انقلاب» به «جنبش» است تا پدیده‌ای چون خیزش و قیام که دوره‌های اعتلا و فرود و فروکش دارد تبدیل به پدیده‌ی جنبش شود که می‌تواند تداوم داشته باشد.<sup>۱۰</sup> مشابهت این فضای عمومی با سال‌های بعد از ۸۸ شگفت‌انگیز است. طبقه‌ی متوسط، حتا اگر این درک طبقه متوسطی از خودش تنها یک درک ایدئولوژیک باشد، امکان مادی افسرده شدن را داشت و دارد. مقایسه‌ی شدت سرکوب البته هرگز نه درست است و نه ثمربخش اما در مقام مقایسه‌ای ناگزیر بین میزان و شدت سرکوب مثلن بین قیام آبان ۹۸ و قیام ژینا (با در نظر گرفتن مدتی که قیام آبان به طول انجامید و مدتی که قیام ژینا حضور و بروز خیابانی داشت یا حتا بدون آن) تعداد کسانی که در خیابان کشته شدند، این خود از عوارض تجرید قیام ژینا از پیوستار تاریخی خیزش‌ها و قیام‌های سال‌های گذشته است که نمی‌تواند از فروکش آن، مانند فروکش قیام‌ها و خیزش‌های پیشین سخن بگوید بلکه مجبور است «جنبش»ی اختراع بکند که گویا تداوم دارد چون در غیر این‌صورت در دستگاه گفتمانی خودش باید از «شکست» قیام ژینا حرف بزند. تنها فهم قیام ژینا در زمینه‌ی یک پیوستار تاریخی است که می‌تواند نشان دهد که ما در دور تسلسلی از خیزش‌ها و قیام‌ها قرار داریم که از دی ۹۶ به تناوب روی می‌دهند، اعتلا می‌یابند و فروکش می‌کنند.

شدند قابل توجه است. در جریان قیام آبان در یک بازه‌ی ۸ روزه بنا بر قابل اتکاترین آمارها (بر اساس اسامی شناسایی‌شده) دست‌کم ۵۴۷ نفر کشته شدند، کاملن قابل تصور است که به دلیل مسائلی مانند عدم دسترسی متقابل خانواده‌ها و نهادهایی که مشخصات شهدا را ثبت کرده‌اند، هراس‌افکنی نیروهای حکومتی در مورد عواقب اطلاع‌رسانی و مانند آن نتوان به دقت این آمار اعتماد کرد. در جریان قیام ژینا در بازه‌ی زمانی ۱۰۶ روز دست‌کم ۵۴۰ نفر کشته شده‌اند. (ملاحظات مربوط به تردید در قطعی بودن آمار شهدای آبان در مورد شهدای قیام ژینا نیز صادق است). چنان‌که پیداست شدت سرکوب در آبان ۹۸ بنا به دلایل متعدد و قابل بحث نسبت به شدت سرکوب در قیام ژینا بیشتر بوده است. با این‌وجود شاید باید این فرضیه را پیش کشید که سرکوب‌شدگان خیزش‌ها و قیام‌های پیش از قیام ژینا از یک‌سو بنا به شرایط مادی‌ای که در آن زیست می‌کردند امکان بروز اجتماعی افسردگی خودشان را نداشتند چون عمدتاً متعلق به طبقه‌ای بودند که از فردای کشتار باید دوباره سر کار حاضر می‌شدند تا به معنای اخص کلمه بتوانند به حیات خودشان ادامه دهند و از سوی دیگر افسردگی آنان مابه‌ازای اجتماعی قابل مشاهده‌ای نداشت چون رسانه‌های جریان اصلی مخالف حکومت ایران نیز در تسخیر کسانی است که نه دسترسی مشخصی به مناطق زیست این طبقه دارند و نه علاقه‌ای به این دسترسی.

در عین حال طبقه‌ی متوسط منزلت اجتماعی‌ای را که خودش راسن به دست آورده است به راحتی از کف نمی‌دهد. نه حاضر است با قرار دادن قیام ژینا در یک پیوستار تاریخی آن را با خیزش‌ها و قیام‌های پیش از خودش شریک شود و نه می‌خواهد آن را قیامی در این پیوستار ببیند که اکنون فروکش کرده است و باید بتواند با اشکال نوینی از خیزش‌ها و قیام‌های در راه مفصل‌بندی شود. به این ترتیب «جنبش ژینا» تبدیل به شی مقدسی می‌شود که همواره می‌توان در یک حس ملانکولیک نوستالژیک به خاطره‌ی تابناک آن ارجاع داد و در ضمن بر تداوم آن اصرار کرد. آمیخته‌ی به‌هم‌پیوسته‌ی افسردگی عمومی و امید جعلی از همین‌جا ناشی می‌شود که منادیان این ایده در زندگی روزمره‌ی خودشان چیز دیگری را تجربه می‌کنند که ربطی به آنچه بیان می‌کنند ندارد. بنابراین آن آمیدی که باید مایه‌ی شور و عزم مبارزه شود در برآیند نهایی مایه‌ی افسردگی جمعی شده چون در نهایت آمیدی سراپا نهیلیستی است، آمیدی که از درون آن اراده‌ای برای عمل مشخص شکل نمی‌گیرد بلکه با توهم «تداوم جنبش» همواره در انتظار بازگشت خودبه‌خودی روزهای پر شور گذشته است. با تمامی این اوصاف چه چیزی در قیام ژینا وجود دارد که باید آن را به چنگ آورد؟ و چگونه باید آن را به چنگ آورد؟ برای حرف زدن در این مورد باید به دی ۹۶ بازگردیم.

\*\*\*



چه ویژگی‌ای در دی ۹۶ وجود دارد که ما را مجاب می‌کند به آن ارجاع دهیم و تلاش کنیم قیام ژینا را در پیوستاری تعبیه نماییم که از دی ۹۶ آغاز می‌شود؟ خیزش دی ۹۶ فضای سیاسی را به یک معنا به قبل و بعد از خودش تقسیم کرد. تنها چند ماه پیش از دی ۹۶ و در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری آخرین رویداد شکلی از سیاست‌ورزی در ایران اتفاق افتاده بود که دست‌کم برای دو دهه (از خرداد ۷۶) تنها شکل ممکن «سیاست» فرض می‌شد. این فضای حاکم با وجود آن‌که اتفاق بزرگی مانند کودتای انتخاباتی ۸۸ و جنبش متعاقب آن را پشت سر گذاشته بود، که می‌توانست آن را کاملن بحرانی کند، نه تنها از حیز انتفاع ساقط نشده بود بلکه به نظر می‌رسید بعد از شکست و سرکوب آن جنبش تا زمانی نامعلوم با به درون کشیدن و ادغام سوژه‌های همان جنبش در ساختار رسمی، تحکیم و تثبیت شده است. فراموش نکنیم که در همین آخرین فراز از این شکل سیاست‌ورزی بود که بخشی از چپ تلاش کرد با «کمپین شهر دیگر» و معرفی کاندیدای اختصاصی وارد فضای رقابت رسمی سیاسی شود.

دی ۹۶ گرچه خود حاصل انباشت خشم ناشی از چندین دهه تشدید هر دم‌افزون ستم طبقاتی و گسترش فلاکت عمومی از سویی و رشد و گسترش مبارزات صنفی با محتوای طبقاتی در سال‌ها و ماه‌های منتهی به دی از سوی دیگر بود؛ اما تنها در دقیقه‌ی ۷ دی ۱۳۹۶ بود که عمر آن فضای غالب در سیاست‌ورزی برای همیشه پایان یافت. بعد از خیزش دی‌ماه ۹۶ بود که امکان‌های دیگری برای سیاست هم گشوده و هم شناسایی شدند. امکان‌هایی که برخی از آنها پیش از دی‌ماه ۹۶ نیز وجود داشتند اما در فضای گفتار غالب هم نادیده گرفته و هم از اساس نفی می‌شدند. گرچه یکی از مشهورترین شعارهای مطرح‌شده در دی ۹۶، که بیان‌کننده‌ی وضعیتی عینی و مادی به شمار می‌رفت، شعار سلبی «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا/دیگه تمومه ماجرا» بود اما این اعلام عمومی و قطعی پایان ماجرا/وضعیت به سرعت ایجابیت خودش را در پی‌آیندهای ماه‌های بعد پیدا کرد. وقایعی چون تکثیر و تداوم «دختر(ان) خیابان انقلاب»، تجمع ۸ مارس در مقابل وزارت کار، اعتلای مبارزات صنفی طبقه‌ی کارگر تا حد طرح ایده‌ی کنترل کارگری و اداره‌ی شورایی در هفت‌تپه و فولاد اهواز، طرح ایده‌ی اداره‌ی شورایی دانشگاه از طریق جریان صنفی، مطرح شدن ایده‌ی اداره‌ی شورایی از سوی بخشی از فعالان صنفی معلمان، حرکت فعالان صنفی دانشگاه و کارگری و معلمان به سمت اتحاد عمل و همراهی‌های مادی، تجمع علیه طرح حجاب و عفاف در اردیبهشت ۹۸ در دانشگاه تهران و... وقایع بعدی مانند خیزش‌های مرداد ۹۷، آبان ۹۸، تیر ۱۴۰۰ (قیام تشنگان)، آذر ۱۴۰۰ (قیام آب-اصفهان)، اردیبهشت ۱۴۰۱ (قیام گرسنگان) و خرداد ۱۴۰۱ (اعتراضات متروپل) نه تنها همگی در جهت اثبات حقانیت تاریخی فرودستان بود بلکه در همان وجه ایجابی هر بار بخش جدیدی از فرودستان را

به شمول ستم‌دیدگانی که در نبردی تاریخی برای ساختن آینده درگیر شده‌اند اضافه می‌کرد. فهم قیام ژینا در این پیوستار تاریخی البته صرفن یک گرایش فکری و تحلیلی نیست بلکه در حوزه‌ی تعیین استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها دستورالعمل خاصی را در دستور کار می‌گذارد که ما آن را «سمت‌گیری پرولتری» می‌نامیم و تلاش می‌کنیم به اختصار شمایی از آن را صورت‌بندی کنیم.

\*\*\*

اگر «قیام ژینا» را در این پیوستار تاریخی ببینیم اتفاقن می‌توانیم بر نقاط اعتلای آن در نسبت با خیزش‌ها و قیام‌های سال‌های گذشته انگشت بگذاریم، در آنها دقیق شویم، در صورت لزوم استراتژی پیش رو را در نسبت با آن مورد بازنگری قرار دهیم، برای تقویت سویه‌های رهایی‌بخش آن تلاش کنیم و برای مقابله با سویه‌های ارتجاعی نمایان‌شده به میانجی آن چاره‌ای در ساحت عمل و مبتنی بر تقویت مبارزه‌ی سازمان‌مند و سازمان‌یافته بیندیشیم. در جریان قیام ژینا نه فقط به واسطه‌ی آغاز در واکنش به کشته شدن یک زن توسط گشت سرکوبگر ارشاد، بلکه هم‌چنین به واسطه‌ی آغاز قیام از تجمعات پراکنده در ۲۵ شهریور در اطراف بیمارستان کسری، شعله کشیدن آن از خیزش سقز و سنندج در ۲۶ شهریور و تداوم آن در تجمعی با فراخوان «جمعی از فعالین زنان» در ۲۸ شهریور در تهران که در مورد آن نوشته بودیم: «این فراخوان، هرچند با امضای مبهم «جمعی از فعالین زنان» منتشر شد اما از همان ابتدا هم پیدا بود که این «جمعی از فعالین» برخلاف برخی امضاها دیگر و معمول پای بیانیه‌های مختلف که معمولن از جانب جمع محدودی صادر می‌شود که هیچ‌بندهی اجتماعی‌ای هم ندارند [...] لااقل شامل شبکه‌ای از روابط پایدار بوده که توانست علاوه بر تهران در برخی از شهرهای دیگر نیز تجمع‌های مشابهی را با عنوانی مشابه یا تحت عنوان «جمعی از فعالین اجتماعی» فرا بخواند. در واقع فرا خواندن برای تجمع در حجاب/ بلوار کشاورز تنها حاصل مقطعی جوش احساسات خدشه‌دارشده به میانجی قتل ژینا امینی نبود، بلکه در شکلی از روابط پایدار و سازمان‌یافته امکانات انتشار فراخوان از پیش از قتل ژینا امینی هم موجود بود. روابطی که به ویژه با توجه سنت پایدار جنبش زنان در داخل کشور به احتمال بسیار زیاد، نه فقط شامل روابط پراکنده‌ی افراد با هم بلکه همچنین شامل جمع‌های کوچکی می‌شده که هر کدام در این حوزه سال‌ها فعال بوده‌اند. بنابراین خصلتی در مقطع صدور فراخوان که می‌خواهیم روی آن تاکید کنیم سازمان‌یافتگی روابطی است که بدون آن حتا امکان «تصمیم» برای صدور فراخوان مهیا نمی‌بود.»<sup>۱۱</sup> مسئله‌ی ستم جنسیتی یکی از محورهای

۱۱- فلاخن شماره‌ی ۲۱۷. «وقتی که ماتم نگرفته‌ایم هم سازماندهی کنیم».

اعتراضات بود و همین نیز در تداوم خود امکاناتی فراهم کرد تا برای اولین بار کوییرها نیز به صورت مرئی (در قامت حضور خیابانی با نمادها و شعارهای کوییر یا شعارنویسی و پوست‌چسبانی و مانند آن) علیه ستم جنسی-جنسیتی‌ای که به آنان اعمال می‌شود در بستر مبارزات حضور داشته باشند و مرئی شوند. این تنها در درون قیام نیست. بعد از قیام ژینا سوژگی تجمیع‌شده در زنان\* و جامعه‌ی کوییر کیفیت «مقاومت روزمره»ی آنان را به شکل بنیادین دگرگون کرده است. این شکل از عاملیت در تهر در فرمان حاکم در مورد نوع پوشش و رهایی بدن‌ها را شاید تنها می‌توان با همان یکی-دو سال بعد از انقلاب و مقاومت ناتمام، سرکوب‌شده و شکست‌خورده‌ی زنان در مقابل تحمیل حجاب اجباری مقایسه کرد. مقاومتی که در آن دوران با سرکوب سراسری و خشونت‌آمیز انقلاب ۵۷ رفته رفته به شکلی از «مقاومت روزمره» فرو کاهیده شد که بیشتر شبیه سبک زندگی بود تا مقاومتی اندیشیده. اینک اما سوژکتیویته‌ی موجود در این تهر و تردد به وضوح رد قیام ژینا را بر خود دارد و بنابراین بالقوه مقاومتی فرارونده و گسترش‌یابنده است.

در جریان قیام ژینا جلوه‌های جدیدی از مبارزه علیه ستم ملی نمایان شد. برای اولین بار مسئله‌ی بلوچ و بلوچستان به دلیل مقاومت ستایش‌برانگیز بلوچ‌ها در جمعه‌های زاهدان تبدیل به نمادی سراسری شد. البته در جریان قیام‌ها و خیزش‌های سال‌های گذشته نیز گاهن بلوچ‌ها حضور داشتند. برای نمونه در جریان قیام آبان بلوچ‌ها نه تنها در قیام حضور داشتند بلکه تا دو هفته بعد از سرکوب قیام و اتصال اینترنت در شهرها و استان‌های دیگر، اینترنت هم‌چنان در بلوچستان قطع بود. با این‌وجود به جرات می‌توان گفت تا پیش از قیام ژینا مسئله‌ی بلوچ در این سطح تبدیل به موضوع نشده بود و در بسیاری مواقع حرف زدن از بلوچستان شبیه به حرف زدن از مسائل کشوری دیگر بود، جایی بیرون‌مانده و بیرون رانده‌شده. یکی دیگر از شگفتی‌های نمودار شده در قیام ژینا همبستگی معترضان در آذربایجان با کردستان بود. در روز ۲۹ شهریور ۱۴۰۱ و در اولین تجمع مردم تبریز شعار «آذربایجان اوياخدی/ کوردوستانا دایاخدی» (آذربایجان بیدار است/ پشتیبان کردستان است) سر داده شد<sup>۱۲</sup> و در آبان همان سال از دانشگاه علوم پزشکی کردستان در سنج پاسخ خود را دریافت کرد که «پاشاسین کوردستان/ بژی آذربایجان» (زنده‌باد [به ترکی] کردستان/ زنده‌باد [به کردی] آذربایجان).<sup>۱۳</sup> در آذربایجان شعار مشابهی در مرداد ۱۴۰۰ و در همبستگی با معترضان خوزستان در جریان قیام تشنگان داده شده بود اما ویژگی خاص این شعار مشخص در جریان قیام ژینا این بود که نشان داد به‌رغم ارتجاع دیگری‌ستیز و ارتجاعی‌ای در هر دو

۱۲- فیلم این تجمع در کانال سرخط.

۱۳- فیلم در کانال سرخط

سوی آذربایجان و کردستان، که نسبت به همدیگر ادعای ارضی و مرزی دارند، امکان‌هایی هم برای همبستگی ستمدیدگان وجود دارد. هرچند این همبستگی ناتمام ماند اما بروز آن نشانه‌ی بالقوه‌گی‌ها بود. چنان‌که شعار «چهارمحال، خوزستان / اتحاد اتحاد» در شهرکرد<sup>۱۴</sup> در اردیبهشت ۱۴۰۱ و در جریان قیام تشنگان همین امکانات و بالقوه‌گی‌ها را نمایان می‌کرد.

در جریان قیام ژینا بعد از سال‌ها برای اولین بار بخشی از طبقه‌ی کارگر توانست یک اعتصاب سیاسی را سازمان بدهد. کارگران پروژه‌ای نفت پارس جنوبی در ۱۸ مهر در همبستگی با قیام و در اعتراض به سرکوب و کشتار معترضان اقدام به اعتصاب و راهپیمایی اعتراضی کردند. ظرف چند ساعت دامنه‌ی اعتصاب به سایر بخش‌های منطقه‌ی پارس جنوبی کشیده شد. اعتصاب آن‌ها با شعار «مرگ بر دیکتاتور» و اعلام همبستگی با قیام شروع شد و در فراخوانی از کارگران رسمی و غیررسمی، فنی، ستادی و عملیاتی و بهره‌برداری دعوت کردند به اعتصاب بپیوندند. این اعتصاب بلافاصله با شدت تمام سرکوب شد و همان روز، بیش از ۲۵۰ نفر از کارگران پروژه‌ای بازداشت شدند. ماه‌ها بعد از فروکش قیام در جریان اعتصاب کارگران پروژه‌ای نفت در اردیبهشت ۱۴۰۲ نیز بسیاری از کارگران پروژه‌ای اعتصابی صنعت نفت و پتروشیمی، که بسیاری از ایشان لر و از اهالی ایذه هستند، اعتصابشان را «به نام خدای رنگین‌کمان» آغاز کردند، جمله‌ای که یادآور کیان پیرفلک، کودک کشته‌شده توسط مزدوران حکومتی در جریان قیام در شهر ایذه بود.

در جریان قیام ژینا سرانجام جمع‌بندی تجربیات عملی قیام‌ها و خیزش‌های پیشین به شکل گرفتن واقعی کمیته‌ها و هسته‌های مقاومتی منجر شد که تا زمانی که به راستی می‌توانستند نقش «کمیته» یا «هسته» را ایفا کنند در روند قیام موثر بودند و بسیاری از آنان در عرصه‌ی نبردهای میدانی و خیابانی، جهت‌دهی به شعارها و سازماندهی‌های مورد نیاز در جریان قیام مانند سازماندهی دسترسی به پزشک و درمان معتمد برای مجروحان و آسیب‌دیدگان، دسترسی به وکلای معتمد برای زندانیان و ارسال دارو و اقلام ضروری برای مناطقی مانند کردستان که چند هفته در محاصره‌ی کامل به سر می‌برد و مانند آن ایفای نقش کردند.<sup>۱۵</sup> به ویژه حضور این کمیته‌ها و هسته‌های مقاومت از این جهت اهمیت داشت که در مقابل انواع کمیته‌های جعلی و کاغذی‌ای که جریان‌های گوناگون اپوزیسیون برانداز (از راست تا چپ) در فضای مجازی تاسیس می‌کردند متکی به پایه‌ای مادی و میدانی

۱۴- فیلم در کانال سرخط.

۱۵- در این زمینه به فلاخن شماره‌ی ۲۱۷. «وقتی که ماتم نگرفته‌ایم هم سازماندهی کنیم»، فلاخن شماره‌ی ۲۱۸. «کمیته چیست و چه چیزی کمیته نیست؟ یا با انقلاب شوخی نکنیم» و فلاخن شماره‌ی ۲۲۴. «قدم بعدی چیست؟ پشت به دشمن و رو به کمیته‌ها» مراجعه کنید.

بودند. این تجربه نیز نا تمام ماند اما ایده‌ای که یک‌بار کارکرد مفید و موثر خودش را در عینیت نشان داده باشد در خیزش‌های آینده و پیش‌رو می‌تواند در اشکال اعتلایافته و پخته‌تری ظهور و بروز پیدا کند. این را البته حتمن باید گفت که در تمامی خیزش‌ها و قیام‌های گذشته اشکال ابتدایی‌ای از این کمیته‌ها و هسته‌های مقاومت در محله‌های مختلف شکل گرفته بود و به همان ترتیبی که قیام ژینا در این پیوستار تاریخی نقطه‌ی اعتلای این اشکال ابتدایی بود در خیزش‌های آینده جمع‌بندی تجربه‌ی کمیته‌های مرئی‌شده در قیام ژینا بدون شک به کار خواهد آمد.

و سر آخر این‌که در قیام ژینا نه تنها همچنان شاهد تسخیر اماکن حکومتی و بانک‌ها و حتا شهرها توسط مردم بودیم (از جمله در تنکابن ۳۰ شهریور، اشنویه ۱ مهر، مهاباد ۵ آبان، جوانرود ۱۰ دی)<sup>۱۶</sup> بلکه قهر دفاعی مردم که در تمامی خیزش‌ها و قیام‌های گذشته نمونه‌های متعددی از آن را شاهد بودیم به اشکالی از قهر سازمان‌یافته‌ی تعرضی تبدیل شد. در جریان قیام ژینا هسته‌هایی شکل گرفتند و یا امکان مداخله در وضعیت را یافتند که از پیش برای مقابله با جمهوری اسلامی مسلح شده بودند. برای نمونه می‌توان به پرونده‌ی مشهور به خانه‌ی اصفهان اشاره کرد و نمونه‌ای اعلا تر از آن را در مبارزان شهر ایزه سراغ گرفت.<sup>۱۷</sup>

با این‌وجود درک قیام ژینا بیرون از پیوستار تاریخی تمامی این دستاوردها و بالقوه‌گی‌ها را با خطر مواجه می‌کند. انتزاع قیام ژینا و باز نمود جبری آن در استراتژی پیش‌رو موجب دورتر شدن هرچه بیشتر از محتوایی خواهد شد که بتواند مبارزه‌ای رهایی‌بخش را علیه تمامی اجزای ستم به نحوی موثر سازمان دهد و اشکال خلاقانه‌ای از اتحاد ستم‌دیدگان را بیافریند که توسط هویت‌ها و هویت‌گرایی دچار افتراق و انشقاق نشده و در معده‌ی هیولایی ارتجاع و نظم مسلط بلعیده نشوند. کافی است به این توجه کنیم که همین دستاوردها نیز در پرتو هژمونی طبقه‌متوسطی مورد اشاره در این متن و بیرون از این پیوستار تاریخی می‌توانند به چیزی علیه خودشان بدل شوند. تحرک سیاسی طبقه‌ی متوسط در جریان قیام ژینا به نمایندگان سیاسی مورد وثوق این طبقه نیز اعتبار و امکان تحرک بخشید. آنها البته همواره به دنبال بهره‌برداری از خیزش‌ها و قیام‌های پیشین و مصادره‌ی آنها هم بودند اما خاستگاه طبقاتی قیام‌ها و خیزش‌های گذشته امکانات اندکی را در اختیار آنان می‌گذاشت. با تحرک سیاسی طبقه‌ی متوسط و جابه‌جایی هژمونی طبقاتی اما جریان‌ات و افرادی به عنوان نمایندگان سیاسی مطالبات و خواست‌های این طبقه و دقیقن بر همان شکاف‌ها فعال شدند: مسئله‌ی مبارزه علیه ستم جنسی-جنسیتی مسیح

۱۶- برای دیدن ویدئوها به کانال سرخط در این آدرس‌ها مراجعه کنید: [تنکابن](#)، [اشنویه](#)، [مهاباد](#) در [اینجا](#) و [اینجا](#)، [جوانرود](#).

۱۷- در مورد ایزه به فلاخن شماره‌ی ۲۲۵، «[نعره‌ی پیرهای عاشق ایزه](#)» مراجعه کنید.

علی‌نژاد و نازنین بنیادی و گلشیفته فراهانی و شیرین عبادی و کرور در کرور مقاطعه‌کار «زنان ستم‌دیده» را فعال کرد، مبارزه علیه ستم ملی عبدالله مهتدی و حزب دموکرات کردستان و مولوی عبدالحمید و انواع جریانات ناسیونالیستی یا مذهبی ارتجاعی را به تحرک وا داشت و خواست آزادی هم‌بسته با افسانه‌ی رفراندوم و انتخابات آزاد از رضا پهلوی تا حامد اسماعیلیون را راه انداخت. مسئله به هیچ‌وجه این نیست که این افراد و نیروهای حول آنها پیش از این پایگاه توده‌ای نداشتند یا دست‌کم برخی از آنان مدعی رهبری و جایگزینی برای جمهوری اسلامی نبودند؛ مسئله این است که تحرک سیاسی طبقه‌ی متوسط در قیام ژینا امکاناتی را برای این عناصر و نیروها برای سازی طبقاتی (هرچند موقتی و زودگذر) با یکدیگر، با قدرت‌های امپریالیستی غربی و بورژوازی حاکم در کشورهای منطقه‌ی رقیب با جمهوری اسلامی فراهم کرد که اکنون بنیادی مادی و در درون قیام داشت. هم‌چنین قیام ژینا ضمن تمامی این دستاوردها هشدار می‌داد برای افشای این افسانه، که برخی جریان‌های مدعی چپ مروج آن هستند، که «خیابان» خود به خود و بالذاته چپ است. این افسانه نفی نقش عاملیت و سازماندهی و شرط بستن بر رویدادهای اتفاقی و جنبش‌های خودبه‌خودی است که اتفاق در قیام ژینا روشن شد مستعد این هستند که امکان بسیج جنبش‌های فاشیستی را فراهم کنند. به این معنا شاید باید خطر کنیم و این فرضیه را نیز پیش بگذاریم که بنا به ماهیت نیرویی که در جریان قیام ژینا به لحاظ سیاسی متحرک شد و به این بسیج فاشیستی شکل داد، خاستگاه فاشیسم برخلاف افسانه‌های رایج نه تھی‌دستان و طبقه‌ی کارگر بلکه از قضا طبقه‌ی متوسط و ایدئولوژی طبقه‌ی متوسطی است. فاشیسم البته همواره توان و امکان بسیج طبقه‌ی کارگر و تھی‌دستان را نیز دارد اما طبقه‌ی کارگر و تھی‌دستان تنها در شرایطی با یک جنبش فاشیستی همراه می‌شوند که افق‌های طبقاتی آنان پیشاپیش سرکوب شده یا دست‌نیافتنی به نظر برسد. هژمونی ایدئولوژی طبقه‌ی متوسط اما همواره برای بازسازی گذشته‌ای «باشکوه» به میدان می‌آید که آن را از دست داده است. گذشته‌ای که البته «شکوه» آن خود بخشی از ایدئولوژی طبقه‌ی متوسط محسوب می‌شود و در واقعیت چنین شکوهی در کار نبوده است. بنابراین هر جنبشی که گفتار غالب در آن گفتار طبقه‌ی متوسطی باشد ناگزیر جنبشی ارتجاعی است که نمی‌خواهد چیزی را در آینده بسازد بلکه همواره می‌خواهد به گذشته رجوع کند. پس تنها امکان‌های بخش در آینده این است که اتحاد ستم‌دیدگان، از جمله لایه‌های زیرین طبقه‌ی متوسط، حول محوری شکل بگیرد که بتواند چشم‌اندازی از رهایی را در آینده برای چنین اتحادی ترسیم کند. به این ترتیب است که کشمکش بر سر فهم قیام ژینا در پیوستاری تاریخی یا انتزاع آن از خیزش‌ها و قیام‌های سال‌های اخیر، در عین حال کشمکشی است بر سر امکان تاکید و تقویت سویه‌های مترقی آن بر متن پیوستاری تاریخی یا تسلیم شدن به سویه‌های ارتجاعی آن در قامت هژمونی طبقاتی غلبه‌یافته.

اتحاد و اجتماع البته برای هر مبارزه‌ی انقلابی‌ای مسئله‌ای ضروری است؛ با این‌همه هرچند شاید این موضوع عجیب به نظر برسد اما «اتحاد» با پاک کردن عدس تفاوت روشنی دارد، نمی‌شود از هر جنبش اجتماعی لیست «خوب‌ها» را سوا کرد و بعد آنها را داهیانه به اتحاد فرا خواند. به بیان دیگر اتحاد با توصیه‌ی اخلاقی به دست نمی‌آید بلکه هر اتحادی نیاز به بنیادی مادی دارد و این بنیاد مادی چنان‌که مبانی نظری آن را در متن «در باب مناقشه‌ی تضاد اصلی/فرعی و مسئله‌ی استراتژی انقلابی» توضیح دادیم، نمی‌تواند به رغم «تاریخ» و «شهود» با قدمت یک سال چیزی غیر از مبارزه‌ی طبقاتی باشد. معنای چنین جمله‌ای البته این نیست که مبارزه علیه تضادهای دیگر و ستم‌های منبعث از آنها باید کنار گذاشته شود یا در نسبت با مبارزه‌ی طبقاتی در اولویت نباشد، بلکه به این معناست که تمامی این مبارزات تنها زمانی می‌توانند متضمن رهایی باشند که با مبارزه‌ی طبقاتی مفصل‌بندی شوند. ویژگی مفصل‌بندی مبارزه علیه تضادها و ستم‌ها با مبارزه‌ی طبقاتی، برخلاف برداشت‌های اکونومیستی و ورکریستی و اینترسکشنالیستی از آن، در این نیست که برخی از مطالبات و خواست‌ها را که «فراطبقاتی» به نظر می‌رسند از دستور کار خارج می‌کند بلکه محدوده‌ی این مطالبات و خواست‌ها را گسترش می‌دهد. در واقع مسئله به هیچ‌وجه این نیست که زنان طبقات فرادست (آنگاه که به عنوان زن تحت ستم قرار دارند) خواست‌هایی دارند که در چشم‌انداز یک مبارزه علیه ستم جنسی-جنسیتی با سمت‌گیری پرولتری قرار ندارد بلکه مسئله دقیق برعکس است و یک مبارزه علیه ستم جنسی-جنسیتی با سمت‌گیری پرولتری در ضمن خواست‌ها و چشم‌اندازهایی را در دستور کار می‌گذارد که زنان طبقات فرادست خواهان آن نیستند. لازم به تصریح است تاکید بر این نکته که خواست زنان فرادست تنها زمانی در یک مبارزه‌ی رهایی‌بخش لحاظ می‌شود که به عنوان یک زن تحت ستم قرار بگیرند به این معناست که این خواست‌ها فارغ از جایگاه طبقاتی آنان طرح شده باشد. برای نمونه خواست لغو حجاب اجباری خواستی فراطبقاتی است اما خواست داشتن خدمتکار خانگی یا دسترسی برابر زنان طبقات فرادست به مدیریت سرمایه‌ی خصوصی خواستی طبقاتی است که در تضاد با منافع طبقاتی طبقات فرودست قرار می‌گیرد و مطابق با منطق آشتی‌ناپذیر تضاد طبقاتی تامین آن تنها به واسطه‌ی تضييع حقوق طبقات فرودست ممکن می‌شود. بنابراین برآوردن چنین خواستی نه تنها در دستور کار یک مبارزه‌ی رهایی‌بخش نیست بلکه یک مبارزه‌ی رهایی‌بخش لاجرم علیه کلیت آن مبارزه می‌کند.

برای روشن‌تر شدن مسئله مثالی در ارتباط با مبارزه‌ی صنفی طبقه‌ی کارگر می‌زنیم. مبارزه‌ی صنفی طبقه‌ی کارگر عموماً مبارزه‌ای مطالبه‌محور است که به خودی خود با مبارزه‌ی طبقاتی این‌همان نیست. خواست پرداخت دستمزدهای معوقه، اضافه شدن حقوق‌ها، همسان‌سازی و طبقه‌بندی مشاغل هرچند ضرورتی ناشی از تضاد

طبقاتی واقع‌ن موجود هستند اما در متن یک مبارزه‌ی صنفی لزومن علیه این تضاد عمل نمی‌کند. در عین حال مبارزه‌ی صنفی طبقه‌ی کارگر همواره می‌تواند حامل تضاد منافع و شکاف‌هایی میان بخش‌های مختلفی از طبقه‌ی کارگر باشد: خواست ادامه و گسترش تولید یک کارخانه‌ی آلاینده‌ی محیط‌زیست توسط کارگرانی که در شرایط موجود ادامه‌ی حیات آنها به این ادامه و گسترش بسته است در تضاد با منافع بخشی از طبقه‌ی کارگر بومی که به دلیل آلودگی محیط‌زیست ناشی از ادامه‌ی کار کارخانه امکانات تامین معاش خودشان را بیش از گذشته از دست می‌دهند یا در موردی حادثر خواست اخراج کارگران خارجی و ممنوعیت کار برای آنان در ازای ایجاد فرصت‌های شغلی برای کارگران غیرخارجی. روشن است که در یک مبارزه‌ی صرفن صنفی، علی‌الاصول مورد اول نادیده گرفته می‌شود و یک مبارزه‌ی صنفی در مورد دوم به صراحت ارتجاعی است؛ هرچند می‌توان بنیان‌های مادی و طبقاتی آن نادیده گرفتن و این ارتجاع را تحلیل کرد. در چنین وضعیت‌هایی که مثال زده شد یا وضعیت‌های مشابه آن، چیزی که از پیوند خوردن یک حرکت صنفی به مبارزه‌ی طبقاتی یا از تبدیل امر صنفی به امر طبقاتی جلوگیری می‌کند فقدان سازماندهی و سمت‌گیری پرولتری است. در چنین وضعیت‌های بغرنج و چندوجهی‌ای است که ضرورت یک رویکرد استراتژیک طبقاتی آشکار می‌شود. رویکردی که طی آن شکاف تنها به مثابه شکافی غیرذاتی شناسایی شود و کارگر بومی در یک صف متحد با کارگر غیربومی برای دستمزد و جلوگیری از اخراج مبارزه کند، یا جنسیت یا گرایش جنسی محل استثمار مضاعف، تبعیض و حذف از عرصه‌ی عمومی نشود، یا محل پیوند یک مبارزه‌ی زیست‌محیطی با مبارزه‌ی صنفی رویت‌پذیر شود و حق اشتغال و جلوگیری از اخراج به نحوی از سرمایه‌دار گرفته شود که موجب خسران هزاران کارگر دیگر نشود. به این طریق کارویژه‌ی سمت‌گیری پرولتری ساختن یک چارچوب مفهومی و ارائه‌ی درکی ملموس از پیچیدگی‌های ناشی از تقاطع تضادهای مختلف و درهم‌آمیزی‌های ستم‌ها در یک چشم‌انداز طبقاتی است، به نحوی که تامین منافع یک گروه از ستم‌دیدگان در تعارض با منافع طبقاتی گروه دیگر قرار نگیرد. در واقع سمت‌گیری پرولتری در متن مبارزه‌ی صنفی طبقه‌ی کارگر به خطاب مبارزه‌ی صنفی عمومیت می‌دهد، یعنی آن را از خطاب رو به یک کارفرمای معین - که در عین حال جزء جدایی‌ناپذیر مبارزه‌ی صنفی است - به خطابی رو به نظامی سرمایه‌دارانه و رژیم سیاسی پشتیبان آن در امروز و آینده تبدیل کرده و از درون آن وجوه اجاب‌ی آلترناتیو وضعیت فعلی را ابداع می‌کند.

بنابراین در تمامی جنبش‌های سیاسی-اجتماعی ستم‌دیدگان تنها و تنها وحدت حول مبارزه‌ی طبقاتی و ارجاع مستمر به تضاد بنیادین است که دایره‌ی متحدان و موئلان و دشمنان را روشن می‌کند نه توصیه‌های اخلاقی وحدت‌طلبانه.



به این ترتیب با جمع‌بندی از قیام ژینا در مقام تجویزی رو به آینده آنچه نیازمند آن هستیم نه گسست غیرتاریخی و به این معنا غیرسیاسی از دستاوردها و امکانات گشوده‌شده به میانجی این قیام است و نه آغاز تاریخ از لحظه‌ی قیام ژینا و تلاش برای حفظ و تداوم همان لحظه. هر دو طیف از این دو وضعیت، چنان‌که استدلال شد، قیام ژینا را از پیوستار تاریخی‌ای که در آن قرار دارد مجزا می‌کنند. طیف اول با گسست از قیام ژینا خودِ دی ۹۶ را نیز به نوستالژی و به لحظات درخشانی در گذشته‌ی ازدست‌رفته تبدیل می‌کند و طیف دوم هر چقدر هم که غرق در لفاظی‌های انقلابی باشد در نهایت مروج اپورتونیسمی براندازانه است چرا که اپورتونیسم همواره تکیه‌ی خود را بر عناصر بیرونی‌ای قرار می‌دهد که همیشه در بزنگاه پشت پرولتاریا را خالی می‌کنند. یک استراتژی انقلابی در وضعیت حاضر باید بتواند در عرصه‌ی عمل دستاوردها و امکانات قیام ژینا را با امکاناتی که در لحظه‌ی دی ۹۶ گشوده شد پیوند بزند و مفصل‌بندی کند و برای این منظور احیا و دفاع از سمت‌گیری پرولتری بخش جدایی‌ناپذیری از یک مبارزه‌ی انقلابی است.

خرداد ۱۴۰۳ | نسخه‌ی ورد

منڙپوڻ  
Manjanigh

